

اسطوره‌ها و باورهای محلی در رمان «نزیف الحجر»

دکتر مجید صالح بک *

استادیار دانشگاه علامه طباطبایی - تهران

سمیه السادات طباطبایی

دانشجوی دکتری زبان و ادبیات عربی دانشگاه علامه طباطبایی - تهران

چکیده

حیات بشر با اساطیر پیوند ناگسستنی دارد. این داستان های خیالی که گاه ریشه در واقعیت تاریخی دارند چنان با زندگی انسان درآمیخته اند که در برخی جوامع به عنوان حقیقت غیر قابل انکار پذیرفته شده اند. هم تنیده بودن اساطیر با زندگی بشر، چنان در ادبیات به عنوان جلوه ای از فرهنگ و تمدن انسان انعکاس یافته که امروزه اسطوره ها جایگاه کم نظیری در ادبیات ملل جهان و از جمله ادبیات عربی پیدا کرده است. ابراهیم الکونی یکی از رمان نویسان معاصر و شناخته شده در جهان عرب است که از اسطوره و به ویژه اساطیر بومی-آفریقایی و باورهای محلی بهره ی فراوانی گرفته است. در این مقاله تلاش شده اسطوره ها و اعتقادات بومیان در منطقه ای از شمال آفریقا (لیبی) در یکی از برجسته ترین آثار ابراهیم الکونی به نام "نزیف الحجر" بررسی شود و از این رهگذر کاربست اسطوره و کارکرد آن در نزد این نویسنده پراوازه عرب معرفی گردد.

واژگان کلیدی: ابراهیم الکونی، رمان "نزیف الحجر"، اسطوره ها و باورهای محلی.

*. E-mail: msalehbk@gmail.com

تاریخ دریافت: ۱۳۹۱/۰۶/۲۳؛ تاریخ تصویب: ۱۳۹۱/۰۹/۱۴.

مقدمه

اسطوره واژه‌ای عربی و از ریشه «سטר»^۱ است و در لغت به معنی افسانه، قصه، حکایت و سخن پریشان می باشد.^۲ اسطوره در اصطلاح به بخشی از "فرهنگ باستانی" ملتها اطلاق می شود که «در دوره‌ی خاصی از تاریخ ادبیات انسان شکل گرفته است و عناصر ساختاری آن به خدایان، حوادث بزرگ طبیعی، رویدادهای تاریخی-اجتماعی، روایت قهرمانی‌ها و بهادری‌ها، زنده پنداشتن اشیاء و چون آن بازمی‌گردد» (اسد سنگابی، ۱۳۷۷، ۲۶). درباره‌ی چگونگی شکل‌گیری اسطوره عقاید گوناگونی وجود دارد. اما علی‌رغم تعدد آراء می توان نظریات موجود را به سه دسته‌ی کلی تقسیم کرد. در دسته‌ی نخست اسطوره شناسانی همانند "جیمز فریزر" جای می‌گیرند که معتقدند اسطوره با آداب دینی و باورهای مذهبی مرتبط است. به عبارت دیگر روایات اسطوره‌ای، جهان بینی انسان بدوی است که در آن رابطه انسان و جهان و نیز پدیده‌های طبیعی پیرامون وی همانند باران، کسوف و ... تفسیر می شود. گروه دوم بر این باورند که اسطوره وقایع تاریخ نخستین بشر می باشد که انسان آن را به خاطر سپرده است. بدین معنا که در دل هر اسطوره‌ای واقعیتی تاریخی نهفته است. اینان روایات اسطوره‌ای را به عنوان "شبه تاریخ" می پذیرند. در سومین نظریه اسطوره به عنوان نماد معرفی می‌شود. بر اساس این نظریه انسان نخستین از بیان صریح حقایق دینی، تاریخی یا فلسفی پرهیز کرده و به جای آن از نمادهایی استفاده نموده است که در حال حاضر به عنوان اسطوره شناخته می شوند. اما با گذر زمان مدلول نمادها به دست فراموشی سپرده شده و تنها ظاهر آن‌ها مورد توجه قرار گرفته است (الصالح، ۲۰۰۱، ۱۳-۱۲). در هر حال عامل پدیدآورنده‌ی اسطوره هر چه که باشد رابطه‌ی میان اسطوره و ادبیات انکارناپذیر است. تمام مکاتب ادبی غرب بکارگیری اسطوره را مورد توجه قرار داده اند. مکتب کلاسیسم به بازگشت به ادبیات اساطیری یونان باستان فرا می خواند و در پی آن موضوعات اسطوره‌ها جولانگاه خوبی برای خیال سرکش پیروان رمانتیسم می گردد، هم آنانی که ادبیات عامیانه را ارج نهادند و فرهنگ بکر ملت‌ها را که در اسطوره، افسانه و حکایت‌های عامیانه تجلی می‌یابد گرامی داشتند. رمزگرایان نیز از اسطوره برای بیان حقیقت پنهان در ورای نقاب

مادیات بهره گرفتند. حتی واقع گرایی هم نتوانست با تکیه بر واقعیت محض از اسطوره بی نیاز بماند. زیرا رئالیسم جادویی به عنوان شاخه ای از واقع گرایی، واقعیت را با اسطوره در هم آمیخت. پس از واقع گرایان سوررئال ها با کنار نهادن واقعیت مألوف و خلق روابط تازه و مضامین جدید حصار تعریف های متداول را شکستند. اینان بیش از دیگران به کاربرست اسطوره و حتی اسطوره سازی شناخته شده اند. در ادبیات عربی نیز بهره گیری از اسطوره و به ویژه اسطوره های بومی- اسلامی رواج فراوان دارد.

ابراهیم الکونی، رمان نویس لیبیائی تبار، از برجسته ترین نویسندگان عرب است که بهره گیری از اساطیر صحرای آفریقا را در آثار خود مورد توجه قرار می دهد. به گونه ای که رمان های او آبخور بارزشی برای آشنائی با اساطیر و عقاید برخاسته از این خطه به شمار می آید. وی با در هم آمیختن واقعیت و اسطوره و باورهای بومی در آثار خود به خوبی توانسته است فضای وهم آلودی را خلق کند که جدا کردن واقعی و غیر واقعی در آن دشوار است. به همین سبب او را از پیشقراولان رئالیسم جادویی در میان رمان نویسان عرب به شمار می آورند. در مقاله ی حاضر برآنیم با استخراج اسطوره و عقاید محلی موجود در رمان "نزیف الحجر" نشان دهیم چگونه ابراهیم الکونی از اسطوره و باورهای بومی برای بیان مقصود خود یاری می گیرد. بدین منظور در ادامه ی سخن نخست به معرفی نویسنده و رمان "نزیف الحجر" می پردازیم و پس از آن به اسطوره ها و عقاید محلی موجود در رمان.

شایان ذکر است که پیش از این آقای صلاح الدین عبدی در مقاله ی «لواقعیة السحریة فیأعمال ابراهیم الکونی، روایة الورم نمودجا» ویژگی های سبک ادبی در رمان "الورم" از جنبه ی «السرد و الخطاب» بررسی نموده اند گرچه به اسطوره های داستان نپرداخته اند.^۳

ابراهیم الکونی

ابراهیم الکونی در سال ۱۹۴۸م در غدامس (لیبی) دیده به جهان گشود. تحصیلات ابتدائی و راهنمایی را در کشور لیبی و دبیرستان را در روسیه به پایان رساند. وی تحصیلات آکادمیک را در رشته ی ادبیات و نقد ادبی در دانشگاه ماکسیم گورکی

مسکو دنبال کرد و در سال ۱۹۷۷م مدرک فوق لیسانس خود را دریافت نمود. این نویسنده که در حال حاضر در کشور سوئیس زندگی می‌کند با نه زبان دنیا آشنائی دارد. وی بیش از شصت اثر در زمینه‌ی رمان، پژوهش‌های ادبی و نقدی، سیاست و تاریخ تألیف کرده است. برخی از رمان‌های او عبارتند از: *التبر، المحسوس* (در دو جلد)، *رباعیة الحسوف* (در چهار جلد)، *واو الصغری، الدنيا أيام ثلاثة، عشب اللیل، الدمیة* و ... وی جوایز ادبی بسیاری از جهان عرب و نیز مجامع اروپائی دریافت کرده است، از جمله جایزه ادبی سوئیس که در سال ۱۹۹۵م برای رمان "نزیف الحجر" به او تعلق گرفت.

رمان "نزیف الحجر"

این رمان در سال ۱۹۸۹م در مسکو نوشته شده است. داستان رمان درباره‌ی یکی از صحرانشینان قوم طوارق^۴ به نام "أسوف" می‌چرخد که پاسدار آثار باستانی صحرا و حیوانات نادر آن به شمار می‌رود. وی در دل صحرا و به تنهایی زندگی آرامی دارد تا آن که با آمدن "قابیل بن آدم" و دوستش "مسعود دباشی" همه چیز به یکباره آشفته می‌شود. قابیل شکارچی ماهری است که به فضل تفنگ دوربین دار و ماشین لاندیوری که افسر آمریکایی، جان پارکر در اختیار او گذاشته تمام آهوان صحرا را شکار کرده است و اکنون در پی بزکوهی کمیابی است که شمار اندکی از آن باقی مانده است. قابیل به محل زندگی "أسوف" می‌آید. زیرا فقط او از محل اختفای این حیوان آگاه است. اما أسوف در برابر اصرارهای "قابیل" مقاومت می‌کند و از راهنمایی اش سر باز می‌زند. چرا که به خوبی می‌داند وی نسل بزکوهی آفریقایی را از بین خواهد برد. "قابیل" که به سبب اعتیاد به خوردن گوشت و شکار حیوانات مقدس چون آهو و بزکوهی به جنون دچار شده بود "أسوف" را به صورت بزکوهی می‌بیند و سر از تن وی جدا می‌کند. پس از جدا شدن سر "أسوف" (قربانی شدن بزکوهی مقدس) باریدن آغاز می‌شود. این باران برای صحرا و حیوانات آن رحمت است و برای گنه کارانی چون "قابیل" عذاب؛ چراکه سیل آن‌ها را در کام خود فرو می‌برد.

اسطوره‌ها و باورهای محلی در رمان

همان گونه که از خلاصه‌ی رمان بر می‌آید نگرهبانی از صحرای آفریقا و هر آنچه که بدان مربوط می‌شود دغدغه اصلی نویسنده در رمان "نزیف الحجر" است. قهرمان داستان، أسوف^۵ مانند نویسنده برای صحرا و حیوانات آن نگران است. او هر آنچه که در کف دارد حتی جانش را در راه حمایت از آنچه که آن را مقدس می‌پندارد بذل می‌کند. نویسنده معتقد است که با منقرض شدن نسل حیوانات تعادل موجود در نظام طبیعت بر هم می‌خورد و اخلال در توازن کائنات در نهایت به نابودی نسل بشر می‌انجامد. ابراهیم الکونی برای به تصویر کشیدن درگیری حاکم میان افرادی که به قداست صحرا و حیوانات آن معتقدند و آنانی که در پی منفعت طلبی حریصانه خود صحرا را به نابودی می‌کشند به اسطوره‌ها و باورهای رایج در منطقه پناه می‌برد. او در این رمان واقعیت معقول را بر پایه واقعیت غیرمعمول بنا می‌نهد. با این توضیح که مافوق طبیعی را به عنوان واقعیتی معمول و عادی می‌پذیرد و از آن به عنوان علت معلول‌های واقعی یاد می‌کند. وی استادانه جهان تخیلی و فراحسی را با جهان واقعی درمی‌آمیزد و وقایع متافیزیک و غیرملموس در این رمان را که به سادگی و به طور طبیعی اتفاق می‌افتند، با مهارت به خواننده القاء می‌کند به گونه‌ای که او نسبت به وقوع آن کوچکترین تردیدی به خود راه نمی‌دهد.

تکیه بر اسطوره فقط به آثار ابراهیم الکونی اختصاص ندارد بلکه اسطوره‌گرایی در ادبیات عرب پیشینه‌ای نسبتاً دیرینه دارد. منتقدان ادبی برای گرایش ادیبان عرب به اسطوره دلایل گوناگون مطرح کرده‌اند از جمله تأثیرپذیری از ادبیات غرب به ویژه نظریات ت.س. الیوت در باب اسطوره‌پردازی و نیز قصیده‌ی وی "الأرض الیباب"^۶ (حمود، ۱۹۸۶، ۱۴۸) افزون بر این جذابیت دنیای آمیخته با خوارق اساطیر و نیز پنهان شدن در ورای نقاب چهره‌های اسطوره‌ای برای در امان ماندن از آزار سردمداران دیکتاتور نیز از انگیزه‌های کاربست اسطوره در ادبیات معاصر عرب است (کندی، ۲۰۰۳، ۱۷۰-۱۶۹). در این میان نباید انگیزه‌ی حفظ هویت و اصالت ملی از طریق استفاده از اساطیر محلی را نادیده گرفت (عشری زاید، ۲۰۰۶، ۳۹).

اسطوره‌گرایی برای نخستین بار در عرصه‌ی نمایشنامه‌نویسی ظهور کرد و پس از آن شاعران عرب به کاربرد اسطوره در آثار خود روی آوردند. داستان‌های اسطوره‌گرا از پایان دهه‌ی چهارم قرن بیستم، همزمان با شکل‌گیری رمان جدید رواج می‌یابد. شاید بتوان رمان "عوده الروح" اثر توفیق الحکیم را نخستین رمان اسطوره‌گرا دانست که با الهام گرفتن از اسطوره‌ی مصری "ایزیس" نوشته شده است. پس از شکست اعراب از اسرائیل در جنگ ۱۹۶۷م کاربست اسطوره به‌عنوان ویژگی شناخته‌شده رمان عربی در می‌آید (الصالح، ۲۰۰۱، ۲۷). رمان اسطوره‌گرای عربی با پشت سر گذاردن مراحل تکامل به گونه‌های متعدد درآمده است. تکیه بر اسطوره‌های بومی و آئین و باورهای محلی یکی از این انواع است که در سنوات اخیر مورد توجه قرار گرفته است. مراحل آغازین این گونه را باید در آثار رمان‌نویسان رئال چون نجیب محفوظ، حنا مینه و الطیب صالح جستجو کرد. زیرا واقع‌گرایی، این نویسندگان را واداشت تا به ترسیم محیط پیرامون خود بپردازند و بدین ترتیب نویسندگان مذکور در ارائه تصویر مادی و معنوی محیط زندگی خود تخصص یافتند تا آنجا که نجیب محفوظ در ترسیم محله‌های مصری "الحارة المصرية"، حنا مینه در ترسیم محیط دریا "البيئة البحرية" و الطیب صالح در تصویر روستای سودانی "القرية السودانية" مشهور شدند (ریاض، ۲۰۰۲، ۱۵۸). اگر واقع‌گرایی توجه رمان‌نویسان عرب را به سوی جامعه خود جلب نمود تأثیرپذیری از آثار رمان‌نویسان آمریکای لاتین به خصوص تأثیرپذیری از رمان "صد سال تنهایی" گابریل گارسیا مارکز آنان را به سوی بهره‌گیری از اسطوره‌ها و عقاید بومی سوق داد^۷ (همان: ۱۶۰-۱۵۹). ابراهیم الکونی از جمله این نویسندگان است که به خوبی از باورهای قوم طوارق در آثار خود بهره گرفته است.

اسطوره‌ها و باورهای موجود در رمان "نزيف الحجر" را می‌توان به دو دسته کلی تقسیم کرد: نخست اسطوره‌ها و باورهای بومی و دوم اسطوره‌ها و باورهای اسلامی. شایان ذکر است که می‌توان اسطوره‌ها و عقاید اسلامی را زیرمجموعه‌ی اسطوره‌ها و باورهای محلی به شمار آورد. زیرا با باورهای بومی در آمیخته و رنگ و بوی محلی گرفته‌اند. بنابراین مراد از این دست، اسطوره‌ها و باورهایی است که گرچه ریشه اسلامی دارند

ولی با اسطوره‌ها و عقاید محلی در هم آمیخته‌اند. در ادامه به شرح زیرمجموعه‌های هر یک از دو عنوان یاد شده می‌پردازیم.

۱- اسطوره‌ها و باورهای بومی

۱-۱: اعتقاد به توت‌م مهمترین باور بومی است که در رمان "نزيف الحجر" بر آن تأکید شده است. توت‌م عبارت است از «حيوان، گیاه و یا هر پدیده طبیعی دیگر که نیا یا مظهر خویشاوندی یک گروه اجتماعی یا کلان Clan به‌شمار می‌آید» (سامع، ۱۳۷۰، ۶۰). بنا به اعتقاد بدوی توت‌م قبیله پناهگاه امنی است که روح فرد در آن حلول می‌کند. پس از آن که حیوان و یا گیاه و یا ... به عنوان توت‌م پذیرفته می‌شود فرد آن را مقدس شمرده و به اتحاد میان خود و توت‌م اعتراف می‌کند. در این صورت محافظت از توت‌م، پرهیز از کشتن (اگر توت‌م حیوان است) و یا چیدن توت‌م (اگر گیاه است) و نیز اجتناب از خوردن آن از مهمترین وظایف وی می‌باشد. در این رمان بز کوهی آفریقایی به‌عنوان حیوان مقدس معرفی می‌شود. خواننده از همان آغاز درمی‌یابد که بزکوهی در این اثر جایگاه مهمی دارد. زیرا در فصل نخست "الأيقونه الحجرية" از صخره ای باستانی یاد می‌شود که تصویر بزکوهی مقدس در کنار کاهن اعظم نقش شده در حالی که کاهن دست راست خود را بر سر حیوان نهاده است، گویی در حال اجرای مراسم مذهبی است.^۸ افزون بر این در جای جای رمان نشانه‌هایی وجود دارد که ما را به سوی تقدیس بزکوهی به عنوان توت‌م هدایت می‌کند. بارزترین نشانه‌ها عبارتند از:

ألف) پرهیز از شکار بزکوهی: همان‌طور که بیان شد کشتن توت‌م در نزد افراد قبیله حرام است و زیرا با گذاردن این قانون فرد را به نفرین و مجازات توت‌م دچار می‌کند. به همین سبب پدر اُسوف آن هنگام که ناگزیر می‌شود به شکار بزکوهی تن دهد یک روز پیش از عزیمت لب از سخن گفتن با همسر و فرزند خود می‌بندد، تمام آیاتی که از قرآن در خاطر دارد می‌خواند، به زبان هوساً^۹ وردهای جادوگران زنگی را زیر لب زمزمه می‌کند و تعویذهای پیشگویان کانو را که در پوست مار پیچیده شده‌اند به گردن می‌آویزد.^{۱۰} اما هیچ یک از این اقدامات کارساز نمی‌شود و پدر به مجازات شکار بزکوهی و پیمان شکنی^{۱۱} دچار شده و پس از آن که گردنش می‌شکند می‌میرد.

أسوف نیز فقط یک بار در پی شکار بزکوهی می رود لکن نزدیک است جان خود را در این راه از دست دهد.

ب) اجتناب از خوردن گوشت بزکوهی: قبائلی که توتم را می پرستند خوردن گوشت آن حیوان را گناهی نابخشودنی می دانند. زیرا توتم به سبب حمل روح افراد قبیله با آنان یکی گشته است. پس کشتن و خوردن آن به منزله‌ی کشتن و خوردن فردی از افراد قبیله به شمار می آید. از همین رو أسوف از خوردن گوشت روی برمی تابد: «... ما الفرق بین لحم الحيوان و لحم الانسان؟ من يقدر أن يأكل لحم الودان يقدر أن يأكل لحم الانسان أيضا ...»^{۱۲} (ابراهیم الکونی، ۱۹۹۲، ۷۵). قابل ذکر است که خوردن توتم به میزان ناچیز و با رعایت شرایط ویژه امکان پذیر است. تا بدین ترتیب فرد اتحاد خود و توتم را استوارتر سازد (فروید، ۱۳۴۹، ۱۱۵). شاید به همین سبب "مسعود" و "جان پارکر" پیش از خوردن گوشت بزکوهی تعویذات منقوش به اوراد جادوگران کانو را به همراه دارند و هنگامی که قابیل اعتراض می کند چرا او را از ضرورت استفاده از تعویذ مطلع نکرده اند مسعود در پاسخ می گوید: «و من لا يعرف هذا؟ حتى الأطفال في الجبل يعرفون هذا. الودان مسكون .. و من ذاقه مرة لا بد أن يتسلح بالحجاب. الأرواح ليست لعبة. كل شيء جائر إلا اللعب مع الأرواح»^{۱۳} (ابراهیم الکونی، ۱۹۹۲، ۱۳۲).

ج) حلول روح بشر در بزکوهی: بارزترین نشانه که از اعتقاد به توتم در این رمان پرده بر می دارد حلول روح أسوف و پدرش در کالبد بزکوهی است. همان گونه که اشاره شد أسوف فقط یک بار تصمیم به شکار بزکوهی می گیرد. اما هنگامی که طناب را به دور شاخ های حیوان حلقه می کند بز أسوف را به دنبال خود می کشد و او را به دره پرتاب می کند و چون شانسی با أسوف یار است او با چنگ زدن به صخره ها از سقوط خود جلوگیری می کند. اما پاهایش در لبه‌ی مکان باریکی قرار می گیرد که با کوچکترین حرکتی احتمال سقوط او به دره وجود دارد. أسوف به سبب زخم های بسیار، کوفتگی بدن و غلبه تشنگی از زندگی قطع امید کرده بود که صدای گام هایی را می شنود و بعد از آن طنابی را در مقابل خود می بیند. پس از آن که بالا کشیده می شود به نجات دهنده خود می نگرند و در کمال تعجب درمی یابد بزکوهی او را نجات داده است اما چهره پدر را در چهره این حیوان به خوبی

بازمی شناسد: «و ... فجأه فی عتمه هذا البصيص الرباني رأى أباه في عينيّ الودان الصبور العظيم رأى عينيّ الوالد الحزینین الطیبین...»^{۱۴} (ابراهیم الکوئی، ۱۹۹۲، ۷۰)، «لقد حلّ الأب في الودان و الودان حلّ فيه. هو و المرحوم و الودان العظيم الآن شيء واحد. لن يفصل بينهم شيء»^{۱۵} (همان : ۷۵).

دومین اشاره از حلول روح أسوف در جسم بزکوهی حکایت می کند. هنگامی که أسوف به آبادی حاشیه صحرا می رود سپاهیان ایتالیائی او را دستگیر می کنند تا از او به همراه دیگر مردان آبادی برای لشکرکشی به حبشه استفاده کنند. در این هنگام معجزه رخ می دهد. مردم با چشم خود می بینند که چگونه أسوف به بزکوهی تبدیل شده و بدون توجه به گلوله هایی که به سمت او شلیک می شود فرار می کند و خود را از بند استعمارگران ایتالیائی نجات می دهد.

سومین اشاره در بخش پایانی داستان گنجانده شده است. زمانی که قابیل، أسوف را بر روی صخره باستانی به صلیب می کشد و سر وی را از تن جدا می کند. به نظر می رسد جنون قابیل سبب شده است أسوف را به صورت بزکوهی ببیند اما استعاره ظریف نویسنده سبب می شود بپذیریم که حقیقتاً روح أسوف در جسم بز کوهی حلول کرده است. زیرا بر صخره باستانی به زبان تیفیتانگ^{۱۶} نوشته شده بود: «أنا الكاهن الأكبر متخندوش أبيء الأحيال أن الخلاص سيحيء عندما يترف السودان المقدس و يسيل الدم من الحجر. تولد المعجزة التي ستسغل اللعنة، تتطهر الأرض و يعمر الصحراء الطوفان»^{۱۷} (ابراهیم الکوئی، ۱۹۹۲، ۱۴۷). مطابق با پیشگویی کاهن اعظم بعد از آن که سر أسوف بریده شد و خون وی صخره را رنگین نمود (اشاره به نزیف الحجر) ابرهای سیاه رنگ چهره خورشید را پوشاندند و باریدن آغاز شد. پس أسوف همان بزکوهی مقدس است.

۱-۲) پرهیز از آزار حیوانات: در این رمان بر ملاطفت با حیوانات که از باورهای قبائل بدوی و از جمله طوارق می باشد تاکید شده است. نویسنده حیوانات را مانند انسان ها، موجودات ذی شعور معرفی کرده است و از همین رو پدر أسوف چنان با شتر خود خوش رفتاری می کند که حتی تمسخر أسوف را برمی انگیزد و او در برابر تمسخر فرزند می گوید: «هل تظنّ أنّ الحيوان لا يفهم ليجرد آتّه لا يقدر أن يتكلم مثلك؟ آتّه أذكي منك و متي!»^{۱۸} (ابراهیم الکوئی، ۱۹۹۲، ۵۵) و به فرزند نصیحت می کند

که «بجدر بک أن هتم بمهریک دائما. إذا لم تحبه لن یحبک. إذا لم تفهمه لن یفهمک و لن ینقذک فی اللحظة الحرجة. الحيوان أكثر وفاء من الانسان»^۹ (همان : ۵۵). افزون بر این پدر أسوف که نماینده فرد وفادار به صحرا است در هر نوبت شکار بیش از یک حیوان شکار نمی کند و نیز کشتن حیوان باردار را حرام می داند. این باورها همگی از احترام به طبیعت و حیوانات به عنوان بخشی از طبیعت حکایت می کنند.

۳-۱) اعتقاد به جادو و پیشگویی: اعتقاد راسخ به سحر و جادو و واسطه های عالم غیب از بارزترین مشخصه های جوامع آفریقایی است که ابراهیم الکوئی آن را به خوبی به تصویر کشیده است. انسان آفریقایی آن هنگام که احساس خطر کند برای در امان ماندن از گزند به تعویذ ساحران پناه می برد و زمانی که از تفسیر و تحلیل موضوعی باز ماند به نزد پیشگویان می رود مثلا هنگامی که آدم می بیند قابیل در ایام خردسالی گوشت خام به دندان گرفته است به نزد پیشگو می رود و او خبر می دهد که وی در بزرگسالی گوشت "آدم" خواهد خورد.

لازم به ذکر است که جادو در میان اقوام طوارق به دو دسته تقسیم می شود، جادوی نیک و جادوی شیطانی. جادوگران نیکو حکم پزشکان قبیله را دارند که در رفع اثر سوء جادوی سیاه و بیماری ها می کوشند بر خلاف جادوگران سیاه که افراد قبیله از قدرت شیطانی شان در هراسند. ابراهیم الکوئی در این رمان تنها به جادوگران نیکو اشاره کرده است. زیرا می بینیم که از تعویذات آنان برای در امان ماندن از گزند شکار و خوردن گوشت بزکوهی استفاده می شود و هنگامی که أسوف از خوردن گوشت سرباز می زند مادرش از او می خواهد از کاروانیان تعویذی از جادوگران کانو یا تمبکتو تهیه کند.

نکته‌ی قبال توجه در این زمینه قرار دادن تعویذات جادویی در قطعه ای از پوست مار است. شاید بتوان علت انتخاب پوست این حیوان را در باورهای بومی قاره سیاه جستجو کرد. زیرا در نزد قبائل آفریقایی پوست انداختن مار بر جوانی همیشگی و نامیرایی اش دلالت می کند (پاریندر، ۱۳۷۴، ۸۶-۸۷). علاوه بر این مار در آفرینش زمین و پاسداری از آن نیز نقش دارد. چراکه در اساطیر آفریقایی آمده است مار خدمتگزار ایزدبانو، ماوو خالق بزرگ بود. بانو خدا ماوو در دهان مار سوار شده و به مناطق مختلف رفته و موجودات گوناگون، آب ها و جنگل ها را آفرید و سپس از مار خواست

برای متصل ساختن دو نیمکره زمین گرداگرد آن حلقه زند و دم خود را به دندان گیرد (همان: ۳۰). پس نهادن تعویذ در پوست این حیوان اسطوره‌ای، اثر جادویی تعویذ را بیشتر خواهد کرد.

۱-۴) **أجنه:** جنیان در این رمان به عنوان موجودات مافوق طبیعی معرفی شده‌اند که در اماکن خالی از سکنه همانند کوه و صحرا سکونت دارند. اُسوف باور دارد که در ایام کودکی در شب‌های مهتاب صدای جنیان را از میان صخره‌ها می‌شنیده‌است. پدر اُسوف آنان را به دو دسته ی خیر و شر تقسیم می‌کند. به اعتقاد آنان جنیان در زندگی انسان تاثیر می‌گذارند و از همین رو هنگامی که اُسوف خود را در پرتگاه اسیر می‌یابد عاجزانه از جنیان نیکو می‌خواهد تا او را نجات دهند و یا زمانی که از خوردن گوشت سر باز می‌زند مادرش آن را از تاثیرات سوء جنیان می‌داند و از فرزندش می‌خواهد که به تعویذات جادوگران پناه برد.

۱-۵) **اسطوره‌ی جدال میان "الصحراء الجبلیه" (صحرای جبلی) و "الصحراء الرملیه" (صحرای رملی):** شبی پدر اُسوف برای او حکایت کرد که در گذشته‌های دور "الصحراء الجبلیه" و "الصحراء الرملیه" با یکدیگر در نبرد همیشگی به سر می‌بردند. ایزدبانوی آسمان به زمین می‌آمد تا میان صحرای شنی و کوهستان صلح برقرار کند اما به محض آن که به آسمان باز می‌گشت بار دیگر نبرد آغاز می‌شد.^{۲۰} تا آنکه ایزدبانو بر آن دو خشم گرفت و کوه را از حرکت بازداشت و از آن روز کوه‌ها در مکان خود متوقف شدند. همچنین شن را از پیشروی به سوی کوه منع کرد. اما کوه و شن نیرنگ کردند. روح کوه در کالبد بزکوهی و روح شن در جسم آهو حلول کرد. از آن زمان بزکوهی در کوهستان و آهو در صحرا زندگی می‌کند و با یکدیگر سر جنگ دارند. اُسوف از پدر می‌پرسد که چرا بزکوهی و آهو دیگر با یکدیگر نمی‌جنگند و او در پاسخ می‌گوید ایزدبانو از شکایت‌های بیچگانه کوه و شن به تنگ آمده بود و از این رو آن دو را به بلای شیطانی به نام "انسان" دچار ساخت و چون آهو و بزکوهی خود را در معرض خطر دشمن مشترک یافتند دست از جنگ کشیدند.

۱-۶) **اسطوره‌ی قربانی شدن آهو:** تمام آهوانی که بخت با آنان یار بود و از چنگال قابیل گریخته بودند برخلاف سنتی که حکم می‌کرد آهوان در صحرا زندگی

کنند^{۲۱} به کوهستان، پناهگاه بزهای کوهی مهاجرت می‌کنند تا فرصتی برای زنده‌ماندن و ازدیاد نسل بیابند. اما یک آهو به همراه فرزندش در صحرا باقی می‌ماند. آهوی کوچک از مادر خود می‌پرسد چرا آنان صحرا را ترک نمی‌کنند و او در پاسخ این داستان را برای فرزند نقل می‌کند^{۲۲} که در ایام خردسالی به همراه مادر و دیگر آهوان صدای گریه نوزادی را می‌شنوند و چون نزدیکتر می‌روند زن و مرد و نوزادی را می‌بینند که تشنگی بر آنان چیره شده و در آستانه‌ی مرگ قرار دارند. آهوی حکیم پیشنهاد می‌دهد تا یکی از جمع آهوان داوطلب شده و خود را در اختیار انسان قرار دهد و با قربانی کردن خود نسلش را در برابر خطر آدمی حفظ کند. زیرا انسانی که از خون آهو سیراب شود فرزند آهو به شمار می‌آید و فرزندان آهو برادران و خواهران وی. مادر آهوی کوچک داوطلب می‌شود و سر به چاقوی مرد می‌سپارد و نوزاد با نوشیدن خون آهو از مرگ نجات می‌یابد. پیوند میان انسان و حیوان نکته‌ی حائز اهمیت در این اسطوره است. شاید بتوان سبب احترام‌گذاردن به حیوانات و پرهیز از آزار رساندن و کشتن آنان را در عقایدی از این دست نیز جستجو کرد.^{۲۳}

۲) اسطوره‌ها و باورهای اسلامی

۲-۱) **اسطوره‌ی قابیل:** نام "قابیل بن آدم" ناخودآگاه داستان قابیل قاتل را در ذهن خواننده تداعی می‌کند. قابیل در این رمان نماینده افرادی است که برای صحرا و طبیعت آن هیچ ارزشی قائل نیستند. او اگرچه از بومیان منطقه است لکن با استفاده از تجهیزات شیطانی غرب (اسلحه دوربین دار و ماشین لاندیور) نسل آهوان صحرا را در معرض نابودی و انقراض قرار داده است. نامی که برای این شخصیت انتخاب شده پیام‌آور بدیمنی است. افزون بر نام وقایع حیات او نیز از شوم بودنش حکایت می‌کند. زیرا پیش از تولد پدرش به ضرب چاقو از پا در می‌آید و یک هفته پس از تولد مادرش با نیش مار از دنیا می‌رود. فقیهی به خاله اش پیشنهاد می‌کند برای رفع نحس بودن نوزاد خون آهو به او بنوشاند. اما در این سفر خاله قابیل و همسرش به سبب تشنگی از دنیا می‌روند. کاروانیان او را در صحرا می‌یابند در حالی که در کنار جسد آهو قرار داشت و از خون وی می‌نوشید.^{۲۴} آدم، رئیس کاروان سرپرستی قابیل خردسال را

برعهده می‌گیرد. پس از این راهزنان به قافله حمله کرده و تمام دارائی اش را به تاراج می‌برند. روزی آدم، قابیل خردسال را می‌بیند که گوشت خام به نیش کشیده و خون از دندان هایش می‌چکد. وی به نزد ساحری در کانو رفته و راز کودک را جویا می‌شود و در پاسخ می‌شنود: «من فطم علی دم الغزال فی الصغر لن یستقیم حتی یشبع من لحم آدم فی الکبر»^{۲۵} (ابراهیم الکوئی، ۱۹۹۲، ۹۲). اما او که نمی‌خواهد سخن جادوگر را بپذیرد پس از دو روز به نزد مشهورترین پیشگوی منطقه می‌رود و داستان را برایش نقل می‌کند لکن باز هم در پاسخ می‌شنود که: «یا قابیل یا ابن آدم! لن تشبع من لحم و لن تروی من دم حتی تأکل من لحم آدم و تشرب من دم آدم»^{۲۶} (همان: ۹۲). سرانجام شوم بودن قابیل سبب می‌شود آدم به چنگ آدم خواران "یم یم" اسیر و کشته شود.

هنگامی که خواننده این مطالب را در کنار علاقه‌ی جنون آمیز قابیل به خوردن گوشت قرار می‌دهد^{۲۷} به خوبی در می‌یابد که فرجام کار او به خوردن گوشت انسان می‌انجامد. زمانی که قابیل تمام آهوان صحرا را شکار می‌کند در پی بزکوهی به "الصحراء الجبلیه" می‌آید. او که از بومیان منطقه شنیده است تنها اُسوف از مخفیگاه بزکوهی آگاه است از او می‌خواهد تا راهنمایی اش کند. اما اُسوف نمی‌پذیرد و در پایان قابیل که به جنون دچار شده است و اُسوف را به صورت بزکوهی می‌بیند سر از تن وی جدا می‌کند. شایان ذکر است پیش از آن که قابیل به نزد اُسوف بیاید در عالم خواب با بزکی کوهی در صحرا همسفر می‌شود. بزکوهی او را بر پشت خود سوار می‌کند و در صحرا به حرکت در می‌آید. در میان راه گرسنگی و تشنگی بر قابیل غلبه می‌کند و او گوشت گردن بز را با دندان کنده و می‌خورد. حیوان هیچ نگفته و تنها بر سرعت حرکت خویش می‌افزاید تا آن که به پرواز در می‌آید. ناگهان بزکوهی به انسانی لاغراندام با چهره‌ای تکیده تبدیل می‌شود که این جمله را تکرار می‌کند: «لایشبع ابن آدم إلا التراب» (فقط خاک فرزند آدم را سیر می‌کند). وی قابیل را به درون دره پرتاب می‌کند. در روز واقعه پس از آن که اُسوف چندین بار همین جمله را تکرار می‌کند قابیل رؤیای خود را به خاطر آورده و اُسوف را می‌شناسد و همین امر بر شدت جنون وی می‌افزاید.

اگر گناه قابیل منابع دینی کشتن برادر است گناه قابیلِ ابراهیم الکوئی از این‌هم سنگین تر است. زیرا او افزون بر برادر، خواهر خود را کشته و گوشت وی را خورده

است. همان گونه که در اسطوره قربانی شدن آهو بیان کردیم اگر آهوئی با خون خود انسانی را سیراب کند آن انسان فرزند آهو به شمار می آید. قابیل نیز آن هنگام که نوزاد بود با نوشیدن خون آهو از خطر مرگ نجات یافت. بدین ترتیب وی برادر آهو کوچکی است که مادرش خود را قربانی کرده است. این آهو به پشتوانه پیوند میان او و قابیل به همراه فرزندش در صحرا باقی می ماند و حاضر نمی شود به همراه دیگر آهوان به کوهستان برود. اما قابیل که به هیچ عهد و پیمانی پایبند نیست آهو و فرزندش را به ضرب گلوله از پا در می آورد تا با خوردن گوشت آن دمی گرم دندانهایش را آرام نگه دارد. قابیل پیش از شکار آهو از نگاه های حیوان دریافته بود که رازی در کار است: «عیناها .. تبوح له بسرّ ما. نعم. نعم. سرّ یحسّه و لکن لایدرکه. أفسی شیء، أشقی ما فی الوجود أن تحسّ بسرّ و تعجز عن إدراکه ...»^{۲۸} (ابراهیم الکوئی، ۱۹۹۲، ۲۶). سنگینی نگاه های آهو تا اندازه ای است که قابیل تظاهر می کند آهو را ندیده است اما فریادهای خلبان آمریکائی که آهو را دیده بود وی را ناچار به تیراندازی می کند.

۲-۲) باورهای صوفیانه: متصوفه در میان مسلمانان آفریقا جایگاه والایی دارند. بیشتر مسلمانان آفریقا به فرقه های متعدد تصوف منسوبند و از دستورات اصلاحی شیوخ متصوفه پیروی می کنند. در رمان "نزیف الحجر" به دو شیوه به متصوفه و عقایدشان اشاره شده است:

أ) شیوه مستقیم: در این شیوه نویسنده به تصریح از برخی فرقه های متصوفه یاد کرده و به بخشی از عقایدشان اشاره می کند. ما در این اثر از طریق جان پارکر است که با دو فرقه صوفیه آشنا می شویم. او افسری آمریکایی است که در سال ۱۹۵۷م به همراه دیگر نظامیان آمریکایی به شمال آفریقا فرستاده می شود. او در دانشگاه کالیفرنیا در رشته شرق شناسی تحصیل کرده و با آئین زرتشت، کیش بودا و تصوف اسلامی آشنایی دارد به همین سبب فرصت سفر به آفریقا را غنیمت شمرده و تصمیم می گیرد بیش از پیش با تصوف در این سرزمین آشنا شود. بدین منظور با شیخی از شیوخ متصوفه به نام شیخ جلولی رابطه برقرار می کند. خواننده همزمان با پیگیری رابطه افسر آمریکایی با صوفی مذکور اطلاعاتی در باب فرقه های صوفی و باورهایشان کسب می

کند. آنچه که نویسنده از این طریق در اختیار خواننده قرار می دهد در دو مورد خلاصه می شود:

أ-۱) **حلول روح خداوند در مخلوقات:** بنا به تصریح نویسنده، متصوفه معتقدند روح خداوند ممکن است در هر مخلوقی حلول کند، حال این مخلوق می تواند مجنونی سرگردان باشد یا آهوی صحرا. شیخ جلولی برای جان پارکر توضیح می دهد که صوفیان حلول روح خداوند در عیسی (ع) را انکار نمی کنند بلکه اگر با مسیحیان مخالفت می کنند از آن رو است که آنان حلول روح الهی را تنها در مسیح (ع) محصور می کنند (ابراهیم الکوئی، ۱۹۹۲، ۱۱۸). متصوفه حیوان را در پذیرش روح الهی از انسان شایسته تر می دانند و حیوانات را در این زمینه به مراتب گوناگون تقسیم می کنند مثلاً از دیدگاه آنان روح الهی در حیوانات درنده حلول نمی کند. (همان: ۱۱۷) آیا نمی توان این عقیده ی متصوفه ی آفریقا را با عقاید بومی منطقه درباره ی توتم مرتبط دانست؟ اشاره ای در رمان وجود دارد که این گمان را تقویت می کند. صوفیان بر این باورند روح الهی در آهو و بزکوهی حلول کرده است. به همین سبب اگر فردی از گوشت این دو حیوان بخورد حجاب ها از برابر دیدگانش کنار می رود و «ینعم برؤیة الله فی المقام». (همان: ۱۱۷) پیش از این بیان کردیم که حضور بزکوهی در این رمان با توتم پرستی مرتبط است. آیا حلول روح فرد در توتم اکنون به حلول روح الهی تغییر یافته است؟ آیا می توان گفت اگر در گذشته فرد با خوردن مقدار اندکی از توتم بر اتحاد خود با وی تاکید می ورزید اکنون با خوردن گوشت حیوان که روح الهی را در خود دارد اتحاد خویش را با خداوند استوارتر می سازد؟

أ-۲) **فرقه های صوفیه:** در این اثر از دو فرقه ی صوفی یاد شده است: تیجانیه و قادریه.^{۲۹} از محتوای رمان برمی آید که پیروان هر فرقه یکدیگر را به زندقه متهم می کنند. زیرا از یک سو مردم که پیرو فرقه ی قادریه هستند از ارتباط با شیخ جلولی پرهیز می کنند و وی را به زندقه متهم می سازند. گفته می شود که شیخ به سبب اختلاف عقیده با شیوخ سرزمین خود که پیرو فرقه تیجانیه هستند از آنجا رانده شده است. از سوی دیگر شیخ جلولی پیروان تیجانیه را به بدعت گذاری در اسلام و تصوف متهم می کند؛ چراکه در حلقات ذکر، آن هنگام که به وجد می آیند صورت و سینه ی خود را با چاقو زخمی می کنند (ابراهیم الکوئی، ۱۹۹۲، ۱۱۷).

ب) شیوه‌ی غیرمستقیم: در این شیوه باورهای صوفیانه در رفتار و گفتار اُسوف و پدرش نشان داده می‌شود. باید یادآوری کرد که نمی‌توان اُسوف و پدرش را صوفی به شمار آورد لکن پدر اُسوف از عقاید صوفیان متأثر است و این تأثیرپذیری را به فرزند نیز منتقل می‌کند. همچنین جدا کردن عقاید متصوفه در آفریقا از باورهای بومی منطقه دشوار است. زیرا بسیاری از عقاید صوفیان با باورهای محلی منطبق است. بنابراین می‌توان گفت که این انطباق ممکن است به سبب تأثیرپذیری از این باورها باشد.

عزلت و دوری جستن از مردم مهمترین ویژگی پدر اُسوف است که از ارکان آموزه های متصوفه به شمار می‌آید. وی انسان را شیطانی می‌داند که برای در امان ماندن از شرش باید از او گریخت و به همین سبب به صحرای بی‌سکنه پناه می‌برد و در پاسخ به اعتراضات همسرش می‌گوید: «أجاور الجنّ و لأجاور الناس. أعود بالله من شرّ الناس»^{۳۰} (ابراهیم الکوئی، ۱۹۹۲، ۲۴).

عشق ورزی به طبیعت و عناصر آن نیز از دیگر تعالیم متصوفه است. پدر اُسوف اگرچه از انسان گریخته است در مقابل محبت خود را بی‌دریغ به صحرا و حیوانات آن نثار می‌کند. او به صحرا عشق می‌ورزد و برای ابراز علاقه خود همواره "موالی" را که از صوفیان خانقاهای "العوینات" فراگرفته است زمزمه می‌کند: «الصحراء کتر. مکافأة لمن أراد النجاة من استعباد العبد و أذى العباد. فیها الهناء، فیها الفناء، فیها المراد»^{۳۱} (همان: ۲۴) سپس چشمانش را می‌بندد و همانند صوفیان در حلقه‌ی ذکر خود را تکان می‌دهد. پدر معتقد است برای رهایی و نجات در صحرا باید به آن عشق ورزید. پس اگر صحرا مادر اُسوف را نجات نمی‌دهد و وی را به کام سیلی می‌فرستد که بدنش را تکه‌تکه می‌کند از آن رو است که صحرا را دوست ندارد.^{۳۲} وی فرزندش را به صبر و شکیبایی فرا می‌خواند که «الصبر هو کلمة السرّ» (همان: ۶۵) و نیز از او می‌خواهد در برخورد با دیگر انسان‌ها به ندای قلبش گوش فرا دهد. زیرا «القلب دلیل من لم یعاشر الناس فی فهم الناس»^{۳۳} (همان: ۲۳). او قلب را همانند آتشی می‌داند که انسان صحرانشین در پناه روشنایی آن در صحرای دنیا مسیر صحیح را باز می‌شناسد.

اُسوف که تمام آموخته‌های خود را مدیون پدر است جا پای او گذاشته و می‌کوشد به نصایح وی گوش فرا دهد. بنابراین رفتار و گفتار او مشابه پدر است با این تفاوت که

پس از نجات معجزه آسایش از خوردن گوشت رویگردان می شود و از همین روی بزهای کوهی و آهوان صحرا با او انس می گیرند و دیگر از حضورش وحشت نمی کنند. این تحول غیر ارادی آسوف از تکامل روحی اش حکایت می کند. پس از این واقعه است که او به صورت بزکوهی در آمده و از اردوگاه نظامی ایتالیائی ها می گریزد. صوفیان با شنیدن این خبر وی را یکی از اولیاء الله به شمار آورده و ظهورش را جشن می گیرند. بدین ترتیب آسوف با عمل به نصیحت پدر مبنی بر دوری گزیدن از مردم و نیز احترام به طبیعت تجلیگاه حقیقت می گردد؛ اما حقیقت در اینجا از قماش وصال های صوفیانه نیست بلکه این حقیقت ریشه در باوری بومی دارد، ریشه در اعتقاد به اتحاد انسان و حیوان.

نتیجه

ابراهیم الکوئی در رمان "نزیف الحجر" همانند دیگر آثارش از اسطوره ها و باورهای رایج در میان قبائل صحرای آفریقا و به ویژه قوم طوارق بهره گرفته است. او در این رمان برای به تصویر کشیدن تقابل افراد پایبند به ارزش صحرا و آنانی که حرمت آن را زیر پا می نهند به خوبی از اساطیر یاری گرفته است. وی برای رسیدن به مقصود خود از دو دسته اسطوره و باور استفاده کرده است؛ نخست اساطیر و باورهای محلی و دوم اساطیر و عقایدی که ریشه اسلامی دارند. اشاره به توتهم، پرهیز از آزار حیوانات، اعتقاد به جادو و پیشگویی و حضور اجنه از جمله باورهای محلی است که در رمان "نزیف الحجر" وجود دارد. در کنار باورهای محلی کاربرست اسطوره های بومی نظیر اسطوره نبرد میان الصحراء الجبلیه و الصحراء الرملیه و نیز اسطوره قربانی شدن آهو جلب توجه می کند. اما اساطیر و باورهای اسلامی از آن رو که با داستان ها و معتقدات بومی آمیخته شده رنگ و بوی محلی یافته است. به همین سبب می توان آن را بخشی از عقاید محلی به شمار آورد. در این رمان از میان اساطیر دینی تنها از اسطوره قاییل استفاده شده است. نویسنده به عقاید اسلامی در قالب باورهای صوفیانه اشاره کرده است. البته اشاره به عقاید صوفیانه به دو گونه ی مستقیم و غیرمستقیم صورت گرفته است.

با توجه به آنچه که بیان شد می‌توان گفت اساطیر و باورهای محلی در کنار اساطیر و عقاید اسلامی بستری هستند که وقایع داستان در آن رخ می‌دهد. بدین ترتیب در رمان "نزیف الحجر" اساطیر و باورهای محلی با یکدیگر هم‌نشین می‌شوند. تا نویسنده افزون بر انتقال پیامی که در ذهن دارد، خواننده را با بخشی از اندیشه‌های حاکم بر زادگاهش آشنا سازد.

پی‌نوشت‌ها

۱- در لسان العرب ذیل "سطر" آمده است: «یقال سطر فلان علی فلان إذا زخرف له الأقاویل و نَمَقَها و تلك الأقاویل الأساطیر و السُّطْرُ.» و نیز در لغتنامه‌العین نیز آمده است: «الواحد من الأساطیر إسطاره و أسطورة و (هی) أحادیث لا نظام لها بشیء.»

۲- ن.ک: فرهنگ معین و فرهنگ عمید ذیل واژه "اسطوره".

۳- این مقاله در سال ۲۰۱۲م، در شماره ۱۹ مجله «مجلة العلوم الانسانية الدولية» به چاپ رسید.

۴- «قوم طوارق Touareg از مهمترین اقوام صحرائین آفریقا هستند. طوارق از نژاد بربر سفید پوست هستند که در دسته‌های متعدد در صحرای شمال آفریقا (لیبی، الجزائر، نیجر، بورکینافاسو و مالی) پراکنده‌اند. طوارق مردان صحرا هستند با قامت لاغر و کشیده و چهره‌ای پوشیده با دستار. اینان با لقب "مردان آبی صحرا" شناخته می‌شوند. «(احمدی، ۱۳۸۳: ۶) آنان مسلمان (مالکی مذهب) هستند لکن عقاید اسلامی را با باورهای بومی-آفرقائی در هم آمیخته‌اند. مردان این قوم بر خلاف زنانشان چهره خود را می‌پوشانند به گونه‌ای که تنها چشمانشان پیدا است. در چند جای رمان به پوشاندن چهره‌ی آسوف اشاره شده است که از انتساب وی به قوم طوارق حکایت می‌کند.

۵- جالب است که نام "آسوف" از ریشه "أسف" مشتق شده است. نام وی بر حزن درونی او به سبب رفتار خصمانه دیگران با صحرا و حیوانات آن دلالت می‌کند.

۶- لازم به یادآوری است که ترجمه‌ی کتاب جیمز فریزر تحت عنوان «الغصن الذهبی دراسه فی السحر و الدین» در این زمینه بسیار تاثیرگذار بود.

- ۷- البته منتقدان برای این گرایش دلایل دیگر نیز بیان کرده اند: از جمله دلتنگی برای وطن اگر ادیبی چون ابراهیم الکنونی دور از وطن باشد، زنده کردن هویت بومی و قومی، معرفی کردن اندیشه های حاکم بر جامعه به دیگران و
- ۸- جالب است که اُسوف بی آن که خود متوجه شود رو به سوی این تصویر و پشت به کعبه نماز می گزارد. شاید این استعاره از حضور زنده باورهای بدوی در ناخودآگاه انسان طوارقی حکایت می کند.
- ۹- زبان محلی اقوام نیجریه.
- ۱۰- توسل به این شیوه ها در کنار پناه بردن به آیات قرآن به خوبی از مزج عقاید اسلامی و باورهای بومی در آفریقای مسلمان حکایت می کند.
- ۱۱- پدر اُسوف که به شکار بزکوهی رفته است حیوان را در کوهستان دنبال می کند اما در لبه ی پرتگاه پایش می لغزد و میان زمین و آسمان معلق می ماند. وی عهد می کند اگر از مرگ نجات یابد دیگر به شکار این حیوان نرود و به فرزندش نیز شکار این حیوان را نیاموزد. در این هنگام بزکوهی ای که قصد شکارش را داشت او را به دندان گرفته و نجاتش می دهد. اما پدر اُسوف پیمان می شکنند و به شکار بزکوهی می رود و از این روی جانش را از دست می دهد.
- ۱۲- «گوشت انسان و حیوان چه تفاوتی با یکدیگر دارند؟ آن که گوشت بزکوهی را می خورد می تواند گوشت انسان را نیز بخورد.»
- ۱۳- «چه کسی این را نمی داند؟! حتی کودکان کوهستان نیز از این امر آگاهند. روح در بزکوهی حلول کرده است.. آن که می خواهد گوشت بزکوهی را بخورد باید تعویذ به همراه داشته باشد. با ارواح نمی توان شوخی کرد. هر چیزی ممکن است مگر بازی با ارواح.»
- ۱۴- «و ... نکهان در اعماق این روشنایی الهی پدرش را در چشمان بزکوهی مقدس دید. چشمان اندوهگین و مهربان پدر را شناخت ...»
- ۱۵- «پدر در بزکوهی و بزکوهی در پدر حلول کرده است. اکنون او، پدر و بزکوهی مقدس یکی شده اند و هیچ چیز نمی تواند آنان را از یکدیگر جدا کند.»
- ۱۶- الفبای زبان طوارق.
- ۱۷- «من کاهن اعظم، متخندوش آیندگان را خبر می دهم که با قربانی شدن بزکوهی مقدس و جاری شدن خون از سنگ رهایی و نجات حاصل می شود. آن هنگام

معجزه ای رخ می دهد که نفرین را پاک می کند و زمین را پاکیزه. آن زمان طوفان صحرا را در بر می گیرد.»

۱۸- «گمان می کنی چون حیوان نمی تواند مانند تو سخن گوید چیزی نمی فهمد؟ او از من و تو باهوش تر است.»

۱۹- «همواره با شترت خوشرفتار باش. زیرا اگر او را دوست نداشته باشی او هم تو را دوست نخواهد داشت و اگر او را درک نکنی او نیز تو را درک نکرده و در لحظه ی خطر نجات نخواهد داد. بدان که انسان از حیوان باوفاتر است.»

۲۰- شایان ذکر است که علت بارش باران در این اسطوره فروآمدن ایزدبانوی آسمان به زمین و قطع شدن آن به سبب بازگشت او به آسمان بیان شده است.

۲۱- به اسطوره جدال میان "الصحراء الجبلیه" و "الصحراء الرملیه" مراجعه شود.

۲۲- البته پیش از حکایت این داستان آهو به فرزند خود می گوید آفریدگار پس از آن که روح را آفرید آن را در سه زندان زمان، مکان و جسم جس کرد. پس هر که بخواهد از این سه مانع عبور کند به نفرین ابدی دچار می شود. زیرا آن که مکان مقدر شده برای او را ترک کند در گام بعد تلاش می کند از زندان تن رها شود و سپس می کوشد از مرز زمان بگذرد و هر که فراتر از زمان رود ادعای جاودانگی می کند و آن که این ادعا کند در الوهیت خود را همسنگ آفریدگار می داند. اما اگر اکنون آهوان صحرا را رها کرده و به کوهستان می روند از آن رو است که به بلای قابیل شکارچی دچار شده اند.

۲۳- شیر دادن حیوان به انسان در اساطیر ملل مختلف وجود دارد به عنوان مثال در اساطیر ایرانی "فریدون" با شیر گاوی به نام "پرمایه" پرورش می یابد و یا بنا به اسطوره یونانی گرگی به دو برادر دوقلو، رومولوس و رموس شیر می دهد و آنها را بزرگ می کند. همچنین در داستان های اسلامی پرورش انسان توسط حیوان دیده می شود مثلاً داستان "حی بن یقظان" اثر ابن طفیل بچه آدم از شیر آهو می نوشد و آهو وی را پرورش می دهد.

۲۴- همان طور که پیش از این اشاره کردیم در اسطوره های دیگر ملل به نوشیدن نوزاد از شیر حیوانات اشاره شده است اما تفاوتی که در این داستان با اسطوره های

مذکور و نیز داستان "حی بن یقظان" وجود دارد در سیراب شدن از خون آهو است. لازم به ذکر است که نوشیدن از خون آهو از فرجام شوم قابیل و خونریز بودن وی حکایت می‌کند. دکتر دیمتری میکولسکی در تحلیلی تحت عنوان "ای قابیل برادرت هابیل کجا است؟" به داستانی از زندگی حجاج بن یوسف ثقفی، حاکم خونریز اموی اشاره می‌کند. در این داستان آمده است که والدین وی آن هنگام که او نوزاد بوده از شیر بز به او نوشانده اند. زیرا چندین روز از نوشیدن شیر مادر امتناع کرده بود. همچنین وی در همین تحلیل به روایتی از اسطوره قابیل اشاره می‌کند که دارای ریشه‌های شرقی و به احتمال قوی سوری است. بنا به این روایت قابیل نوزاد از نوشیدن شیر مادر امتناع می‌کند. شیطان در قالب رهگذری بر آدم و حوا ظاهر شده و به آنان پیشنهاد می‌کند که از شیر بز سیاه به او بنوشانند و آنان نیز این کار را انجام می‌دهند. بنابراین سیراب شدن از خون حیوان در ایام طفولت حاکی از عاقبت شوم فرد در بزرگسالی است.

۲۵- «آن که در کودکی از خون آهو بنوشد حتماً در بزرگسالی از گوشت آدم خواهد خورد.»

۲۶- «ای قابیل فرزند آدم! از خوردن گوشت و نوشیدن خون اشباع نمی‌شوی مگر آن که از گوشت آدم بخوری و از خون آدم بنوشی.»

۲۷- جالب است که قابیل هر روز باید گوشت بخورد آن هم گوشت آهو نه گوشت بز، خروس و ... زیرا اگر گوشت نخورد گرمی که در دندان هایش نهفته است دندان هایش را می‌جود!

۲۸- «چشمانش از راز نهفته ای سخن می‌گفتند. آری. آری. رازی که آن را احساس می‌کند لکن نمی‌داند چیست. سخت‌ترین و دشوارترین زمان در زندگی هنگامی است که بدانی رازی در کار است ولی ندانی چیست.»

۲۹- فرقه تیجانیه توسط شیخ احمد بن محمد تیجانی پایه‌گذاری شد و فرقه ی قادریه به شیخ عبدالقادر گیلانی منسوب است. (ابراهیم دوری، ۱۳۸۳ : ۸۵)

۳۰- «با جنیان همنشین می‌شوم ولی با انسان نه. از شر انسان به خداوند پناه می‌

برم.»

- ۳۱- «گنج مقصود در صحرا نهفته است. صحرا پاداش آن کسی است که می خواهد از به بردگی کشیدن انسان ها و آزارشان رها شود. خوشبختی و آرامش، نیستی و نابودی و کمال مطلوب در صحرا است.»
- ۳۲- صحرا در این رمان هم منبع خیر است و هم منبع شر، هم حیات بخش است و هم مرگ آفرین. نمونه مشابه این اندیشه که امر مقدسی هم سرچشمه خیر باشد و هم شر در دیگر ادیان باستانی نیز مشاهده می شود.
- ۳۳- «قلب فردی را که با دیگر انسان ها رابطه ندارد برای شناخت آنان راهنمایی می کند.»

کتاب‌نامه

کتاب‌ها

- ابن‌منظور، جمال الدین محمد بن مکرم، (بی‌تا). «لسان‌العرب»، هاشم محمد الشاذلی، القاهرة: دارالمعارف، ب.ط.
- پاریندر، جئوفری، (۱۳۷۴هـ.ش). «اساطیر آفریقا»، باجلان فرخی، تهران: اساطیر، اول.
- ریاض وتار، محمد، (۲۰۰۲م). «توظيف التراث فی الروایه العربیه المعاصره»، دمشق: اتحاد کتاب العرب، ب.ط.
- الصالح، نضال، (۲۰۰۱م). «لنزوع الأسطوری فی الروایه العربیه المعاصره»، دمشق: اتحاد کتاب العرب، ب.ط.
- العبد حمود، محمد، (۱۹۸۶م). «لحدائنه فی الشعر العربی المعاصر بیانها و مظاهرها»، بیروت: دارالکتاب اللبنانی، الأولى.
- عشری زاید، علی، (۲۰۰۶م). «استدعاء الشخصیات التراثیه فی الشعر العربی المعاصر»، القاهرة: دار غریب للطباعة و النشر، ب.ط.
- علی کندی، محمد، (۲۰۰۳م). «الرمز و القناع فی الشعر العربی الحدیث»، بیروت: دارالکتاب الجدید المتحدّه، الأولى.

- الفراهیدی، خلیل بن أحمد. (۵۱۴۰۵.ق). «العین»، مهدی المخزومی و ابراهیم السامرائی، قم: دارالهجره، الأولى.
- فروید، زیگموند، (۱۳۴۹ه.ش). «نوتهم و تابو»، محمد علی خنجی، تهران: کتابخانه طهوری، ب.ن .
- الکوئی، ابراهیم، (۱۹۹۲م). «نزیف الحجر»، بیروت: دارالتنویر للطباعه و النشر، الثانيه.

مقالات

- ابراهیم دوی، عبدالرحمن، (۱۳۸۳ه.ش). «نصوف در آفریقا»، م: مصطفی سلطانی، هفت آسمان، تهران: شماره ۲۲، از ۲۲۹ تا ۲۴۶.
- احمدی، سیروس، (۱۳۸۳ه.ش). «قوم طوارق در شمال لیبی»، تحقیقات جغرافیایی، تهران: شماره ۷۲، از ۵۲ تا ۷۲.
- اسدسنگابی، کریم، (۱۳۷۷ه.ش). «سطوره چیست؟»، ادبیات داستانی، تهران: شماره ۴۷، از ۲۴ تا ۲۸.
- سامع، محمد، (۱۳۷۰ه.ش). «نوتهم و نوتهمیسم»، آموزش علوم اجتماعی، تهران: شماره ۹، از ۶۰ تا ۶۲.

